

صدق از دیدگاه پراگماتیسم با تکیه بر نظریات ویلیام جیمز

سید محمدهادی موسوی رکنی*

حسین زارعی سمنگان**

چکیده

در اواخر قرن نوزدهم، برای پایان بخشیدن به نزاع طولانی میان تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان، تفکری با بهره‌وری از هر دو مشرب و با تکیه بر حضور و ظهور عملی فلسفه در زندگی و تأثیر متقابل و مستقیم آن بر زندگی این جهانی پا به عرصه وجود گذاشت که «پراگماتیسم» نامیده می‌شود. در میان بزرگان این نحله فکری، ویلیام جیمز حق بزرگی بر گردن پراگماتیسم دارد. جیمز بر آن بود تا با هدایت صدق و معرفت به سوی سودمندی عملی، آشتی را به ساحت تجربه و تجرید آورد که به راستی، در این زمینه، بسیار موفق بود. وی کوشید با ملاک «سودمندی عملی» برای صدق و کذب گزاره‌ها، معرفت را به حوزه عمل و تجربه آورد. البته، او در این راه به عدم قطعیت همیشگی همه حقایق تن داد. این مقاله با رویکرد نظری در پی تبیین چندوچون این مسئله است.

کلیدواژه‌ها: صدق و کذب، پراگماتیسم، سودمندی، حقیقت، ویلیام جیمز.

مقدمه

یافتن حقیقت از آرزوهای دیرینه بشر بوده است. اینکه اصولاً حقیقتی وجود دارد، شاید به قول دکارت یکی از ایده‌های فطری هر انسانی بوده باشد؛ ولی شرایط زمان و مکان و طبع جست‌وجوگر در تلقی انسان از حقیقت، در راه یافتن آن، تأثیر مستقیمی داشته است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، زمانی که بشر در زمینه علوم جدید به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته بود، فیلسوفان بر سر دو گونه کاملاً متضاد از حقیقت با یکدیگر در ستیز بودند: عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی.

عقل‌گرایان حقیقت را امری مطلق و بسیار متعالی با ویژگی «تغییرناپذیری» جلوه می‌دادند؛ در حالی که تجربه‌گرایان بر حقایق محسوس و دست‌یافتنی تأکید می‌کردند؛ هر گروه نیز دیگری را به نادانی متهم می‌نمود. در این میان، مردم فقط نظاره‌گر بودند، بدون اینکه بتوانند از هیچ‌یک به طور کامل دفاع کنند؛ چراکه ایشان با قلبی تجریدی اما معارفی تجربی سروکار داشتند، لذا همیشه سردرگم این صحرای بی‌نشانه بودند و نمی‌توانستند به هیچ‌کدام از نشانه‌های موجود تمسک جویند، زیرا هرکدام را دارای بخش‌های کاملاً مخالف با شهودهای شخصی‌شان می‌یافتند.

به همین علت، برخی از فلاسفه آمریکایی کوشیدند با ترکیب عقل و تجربه و نیز فکر و عمل، به راهکاری دست یابند که همگان را از این سرگشتگی ناخوشایند نجات دهند. اینجا بود که پراگماتیسم یا همان اصالت عمل سودمند ظاهر شد.

در این مقاله، تلاش خواهیم کرد تا نظریه صدق را از دیدگاه پراگماتیسم، البته با تکیه بر نظریات ویلیام جیمز، بررسی نماییم.

ظهور پراگماتیسم

اواخر قرن نوزدهم، اروپا و آمریکا صحنه نبرد میان دو نحله بزرگ فلسفی یعنی تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان بود؛ دو‌گرایش فکری که شاید هیچ‌کدام نتوانستند خواسته‌های بشر آن روز را به طور کامل پاسخگو باشند، زیرا همگان را در برزخ اعتقاد به «مطلق فهم‌گریز» و «مطلق بی‌خدایی» گرفتار کرده بودند، در حالی که فیلسوفان و نظریه‌پردازانشان حاضر به دست کشیدن از عقاید خود و یا حتی جرح و تعدیل آنها نبودند.

در این میان بود که چارلز پیرس،^(۱) با طرح جمع بین آن دو‌گرایش، توانست این خلأ فکری را پر کند. پس از وی که طراح نظریه پراگماتیسم بود، ویلیام جیمز به خوبی توانست شاخ و برگ این نهال نارس را به بار بنشانند.

جیمز متفکران پیش از پراگماتیسم را به دو گروه عمده سخت‌اندیشان^(۲) (تجربه‌گرایان) و نرم‌اندیشان^(۳) (عقل‌گرایان) تقسیم، و برای هرکدام خصوصیتی به شرح ذیل بیان می‌کند:^(۴)

عقل‌گرایان	تجربه‌گرایان
تعقل‌گرا	حس‌گرا
ایده‌آلیست	ماتریالیست
خوش‌بین	بدبین
مذهبی	غیرمذهبی
اختیارگرا	تقدیرگرا
یگانه‌گرا	چندگانه‌گرا
جزمی	شکاک

اما آنچه در نظر جیمز اهمیت دارد این است که فرد مثلاً تجربه‌گرا چگونه می‌تواند مذهبی باشد؟ یعنی چگونه طبع تجربی خود را با تمایل شدیدش به مذهب در یک قاموس فکری با مسالمت کنار یکدیگر نگاه می‌دارد؟

پیرس در سال ۱۸۷۸ وارد فلسفه کرد.^(۸) اما پراگماتیسم دقیقاً به دنبال چیست؟

پراگماتیسم در پی آن است تا درگیری‌های متافیزیکی را حل و فصل کند؛ درگیری‌هایی که شاید هیچ‌گاه پایانی برای آنها نباشد. پراگماتیسم این کار را با طرح پرسشی کلیدی انجام می‌دهد: به فرض که عقیده یا تصویری صحیح باشد، صحیح بودن چه تأثیری در زندگی عملی انسان دارد؟ مثلاً در نزاع میان کثرت و وحدت جهان یا در جدال پایان‌ناپذیر میان جبر و اختیار، اعتقاد به هر کدام از طرفین چه ثمر محسوس و تجربی‌ای برای من خواهد داشت؟ آیا باور به یک تصوّر تفاوت عملی در زندگی من به وجود خواهد آورد؟ به طور کلی، حقیقت چیست و چگونه حاصل می‌شود؟

جیمز معتقد است که: هرگاه ما نتوانیم در میان نزاع‌ها و حالات مختلف یک تصوّر، تفاوتی عملی بیابیم، در این صورت هر دو طرف عملاً دارای معنای واحدی هستند؛ و از این رو، هرگاه نزاع جدلی باشد، ما باید قادر باشیم تا بر اثر محق بودن یکی از دو طرف تفاوت عملی را به دست دهیم.^(۹)

پس، درک ما از هر شیء تماماً وابسته به تحقق عملی آن شیء است. در این حالت است که شما به سادگی می‌توانید به بیهودگی بسیاری از نزاع‌های فلسفی پی ببرید، که اگر در غالب پراگماتیسم در نمی‌آمدند، شاید هیچ‌گاه به پاسخ قاطع و قانع‌کننده‌ای نمی‌رسیدند.

همان‌طور که بیان شد، پراگماتیسم از هر دو مشرب بهره برده است: دور انداختن مطلق‌ها و امور پیشینی و چنگ انداختن به تجربه، ولی در قالبی عقلی؛ یعنی «بهره‌وری از نظریه‌ها به عنوان ابزارها».^(۱۰)

به نظر جیمز، دوری عقل‌گرایان از تجربه و محسوسات و کناره‌گیری تجربه‌گرایان از امور متعالی و مذهب، سبب شده بود تا غیر از خود فلاسفه و بزرگان هر مشرب، هیچ‌کس به این دو گرایش فکری حتی نظری هم نیفکند؛ در حالی که به عبارت خود جیمز: «آنچه شما طالبید فلسفه‌ای است که نه تنها قدرت تجرید فکری‌تان را به کار اندازد، بلکه پیوند مثبتی نیز با جهان واقعی زندگی‌های متناهی انسانی برقرار نماید».^(۵)

اکنون چه راهی برای جمع بین این دوگونه تفکر با تمام دوری‌شان نسبت به یکدیگر وجود دارد؟ چگونه می‌توان طبع تجریدی داشت و در عین حال، با حواس خود، معرفت کسب کرد؟ چگونه می‌توان با پاهایی که روی زمین محکم شده‌اند در میان همین نکتز تجربی، به دنبال وحدت مجزّد بود؟

در اینجا است که راه‌حلّ خاصّ من [جیمز] پدیدار می‌شود. من آن چیزی را که نام عجیب «پراگماتیسم» به خود گرفته است، به مثابه فلسفه‌ای پیشنهاد می‌کنم که می‌تواند هر دو گونه تقاضا را برآورد. این فلسفه می‌تواند همانند فلسفه‌های عقل‌گرا مذهبی بماند؛ اما در عین حال، همانند فلسفه‌های تجربه‌گرا، غنی‌ترین تماس را با واقعیت‌ها حفظ کند.^(۶)

پس پراگماتیسم در میان غوغای تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی و برای صلح و ثبات قدم به عرصه وجود می‌گذارد؛ در حالی که هیچ‌کدام از دو نحله فوق نمی‌توانستند تمام خواسته‌های فکری و تجربی بشر را ارضا نمایند.

معنای پراگماتیسم

اصطلاح «پراگماتیسم» برگرفته از واژه یونانی «پراگما» به معنای عمل^(۷) است. این اصطلاح را نخستین بار چارلز

پراگماتیسم به عنوان یکی از نظریه‌های صدق

پس از آنکه نظریه‌ها تبدیل به ابزارهایی برای دست‌یابی به حقیقت شدند، اکنون این سؤال مطرح است که: ملاک صدق نظریه ابزارشده چیست؟ و ملاک حقیقت کدام است؟ جیمز می‌گوید:

تصوّرات فقط تا آنجا صحیح‌اند که به ما کمک کنند تا روابط رضایت‌بخشی با دیگر اجزای تجربه خود برقرار کنیم ... هر تصویری که با موفقیت، ما را از یک جزء تجربی مان به جزء دیگر آن منتقل کند، به همان اندازه صحیح است، تا همان‌جا صحیح است، و به «مثابه یک ابزار» صحیح است.^(۱۱)

شاید این کلام جیمز اندکی ابهام داشته باشد؛ بنابراین، از بخش دیگری از کلام وی نیز بهره می‌جوییم: «حقیقی، نام هر آن چیزی است که ثابت کند اعتقاد به آن سودمند است؛ آن‌هم سودمند به دلایل معین و معلوم».^(۱۲) در کلام اخیر جیمز، به وضوح، ملاک حقیقت و صدق بیان شده است: «سودمندی».

البته، این سودمندی با توجه به رویکرد عمل‌گرایانه پراگماتیسم قطعاً سودمندی عملی خواهد بود. از این رو، صدق در تفکر پراگماتیسم را می‌توان چنین بیان کرد که: «گزاره P صادق است اگر و تنها اگر گزاره P در عمل به گونه‌ای سودمند باشد».

یا به عبارت خود جیمز:

برخی تصوّرات نه تنها تفکر درباره آنها مطبوع است، یا از این نظر مطبوع‌اند که از سایر تصوّرات مورد علاقه ما پشتیبانی می‌کنند، بلکه از این نظر مطبوع‌اند که از این جهت هم که در مبارزه عملی زندگی به ما یاری می‌رسانند، دلپسندند. اگر در این جهان زندگی واقعاً بهتری وجود داشته باشد، باید بدان روی کنیم و اگر تصویری وجود داشته باشد که

اعتقاد بدان ما را در رسیدن به آن زندگی کمک کند، در این صورت برای ما واقعاً «بهتر است» که به آن اعتقاد ورزیم، مگر اینکه اعتقاد به آن حقیقتاً با دیگر منافع حیاتی بزرگتر تصادم پیدا کند.^(۱۳)

پس می‌توان این‌گونه برداشت کرد که پراگماتیسم هیچ تفکیکی میان حقیقت و سودمندی نمی‌پذیرد، لذا تمام نظریه‌ها را بررسی می‌کند تا بهترین را انتخاب نماید؛ یعنی پراگماتیسم خواستار وحدت منطقی با حتی شخصی‌ترین تجارب بشری است تا از آن بیشترین سودمندی را به دست آورد. از این رو، برای سنجش حقیقت، تنها کافی است آن را با اجزای زندگی مان بسنجیم؛ آن‌را که سودمندی بیشتری دارد، در رتبه بالاتری از باور قرار دهیم و آن‌را که متضمن عدم سودمندی است، کاذب بدانیم.

از اینجاست که معنای کلام جیمز که می‌گوید: «در اختیار داشتن حقیقت به هیچ وجه غایتی فی‌نفسه نیست، بلکه فقط وسیله‌ای است مقدماتی به سوی سایر رضایت‌های حیاتی»^(۱۴) روشن می‌شود؛ یعنی حقیقت صرفاً ابزاری برای کسب رضایت و سود است. پس، حقیقت پایان راه نیست، بلکه در واقع ابتدای راه سعادت است؛ درست برخلاف نظر کسانی که دست‌یابی به حقیقت را مساوی با سعادت قلمداد می‌کنند، یعنی خود حقیقت را پایان راه می‌دانند.

اکنون سؤالی پیش‌رو قرار می‌گیرد و آن اینکه: دقیقاً منظور از سودمندی چیست؟ وقتی سودمندی عملی یک تصوّر، ملاک صدق آن است، این سودمندی عملی چگونه در مورد گزاره‌ها و تصوّرات محقق می‌شود؟ و پس از آن، آثار و تبعات چنین نگاهی به مقوله صدق چیست؟

رضایت‌بخشی، از نظر جیمز، متضمن دو عنصر

خود را از دست می‌دهد، کاذب گردد و آنچه هم اکنون کسب سودمندی می‌کند، صادق گردد. به همین دلیل، او حقیقت را امری در حال تغییر و صیوریت می‌داند، نه ایستا و تغییرناپذیر. لذا ما هیچ‌گاه به اوج یا کمال حقیقت دست نمی‌یابیم، چراکه حقیقت امری یکدست خواهد بود که هر بخش از آن را با پیشرفتی به دست می‌آوریم؛ از این رو نمی‌توان برای آن قله یا دره‌ای ترسیم کرد، چون هیچ‌گاه به قطع نخواهد رسید و همیشه در امید حقیقتی بهتر خواهد بود.^(۱۷)

و به عبارت خود جیمز: «با تکامل بیشتر علوم، این عقیده پا گرفته است که اغلب و شاید همه قوانین ما تقریبی است... پژوهشگران به این مفهوم عادت کرده‌اند که هیچ نظریه‌ای رونوشت کامل واقعیات نیست، بلکه هریک از جهتی می‌توانند مفید باشند.»^(۱۸)

البته، این نکته را باید در نظر گرفت که بین «آنچه یافته‌ایم» و «آنچه واقعاً هست» تفاوتی روشن وجود دارد، امری که شاید جیمز به درستی آن را بیان نکرده و در مغالطه‌ای آشکار گرفتار آمده است؛ یعنی نمی‌توان نظریه‌ای را درست انگاشت و در همان لحظه آن را اشتباه و خطا پنداشت؛ مثلاً در یک آن، نمی‌توان باور داشت که سزار هم قیصر روم بوده و هم نبوده است؛ بلکه تنها می‌توان باور داشت که سزار شاید قیصر روم بوده و شاید هم نبوده است. باور ما به اینکه سزار قیصر روم است یا اینکه قیصر روم نیست، تأثیری در واقعیت حقیقی سزار نخواهد داشت؛ لذا تنها می‌توان با این تعبیر دست از جزم‌گرایی کشید. یعنی باور به اینکه آنچه ما اکنون می‌پنداریم صحیح است، در همین لحظه واقعاً صحیح نیست، ما را دچار تناقض می‌نماید؛ ولی باور به اینکه آنچه اکنون می‌پنداریم صحیح یا خطاست، در آینده برعکس آن حقیقی پنداشته شود و باور ما تأثیری در خود

ذهنی و عینی است: «تصویرات ما باید با واقعیت‌ها وفق یابند؛ خواه این واقعیت‌ها عینی باشند، خواه مجرد و ذهنی.»^(۱۵) این «توافق» به معنای هدایت به سوی سودمندی است: «توافق اساساً به صورت موضوعی از مقوله هدایت درمی‌آید؛ هدایتی که سودمند است، زیرا به جاهایی منتهی می‌شود که دربردارنده موضوعات حائز اهمیت هستند.»^(۱۶)

پس هر ایده وقتی از لحاظ ذهنی رضایت‌بخش است که حسّی مطبوع و درونی را برانگیزد و هنگامی به لحاظ عینی سودمند است که با واقعیات عینی بیشترین نزدیکی را داشته باشد. در این دو حالت است که تصویرات یا همین ایده‌ها برای ما رضایت‌بخش و سودمند بوده و البته به همان میزان سودمندی نیز از صدق برخوردارند.

مثلاً اعتقاد به وجود «مطلق» یا همان خدا شاید هیچ ثمره و سودمندی عینی برای من به همراه نداشته باشد، بلکه صرفاً آرامش درونی را برای من به ارمغان بیاورد؛ لذا این تصور به همین میزان که کارکرد دارد، یعنی صرفاً تا همین مقدار آرامش‌بخشی‌اش، حقیقت دارد و نه بیش از آن. یا مثلاً اعتقاد به تأثیر مستقیم انسولین در کنترل قند خون سبب می‌شود که مبتلایان به دیابت خود را ملتزم به تزریق انسولین کنند تا از طریق سودمندی عینی آن، به زندگی سالم و عمر طولانی‌تری دست یابند.

نقد نظریه حقیقت جیمز

یکی از لوازم چنین نگاهی آن است که ما معتقد باشیم که: صدق و کذب امور، با تغییر حالت یا سودمندی‌شان، دستخوش تحوّل می‌گردد؛ امری که تا امروز صادق بوده است، فردا کاذب می‌شود و مسئله‌ای که تا لحظه‌ای پیش کاذب بوده است، اکنون صدقش آشکار می‌گردد.

جیمز معتقد است: امری که اکنون رضایت‌بخشی

حقیقت واقعی ندارد، دچار تناقض نیست.

با این بیان، می‌توان گفت: آنچه جیمز در نظر دارد به عنوان «حقیقت مطلق» از میان بردارد، در واقع، درافکندن خویش در دام یک تناقض است؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، «دریافت ما از تجربه و عمل‌گرایی به عنوان حقیقت» با «آنچه واقعاً حقیقت است» تفاوت دارد، زیرا واضح است که تجربیات و سودمندی اعمال و عقاید ما با تغییر زمان، فرهنگ و علوم دستخوش تحوّل می‌گردد و حقیقتی جدید در برابرمان می‌ایستد. از این رو، نباید باور داشت که این خود حقیقت است که در حال صیورورت و تغییر و تحوّل است؛ بلکه دریافت و باور ما از آنچه حقیقی پنداشته‌ایم در حال تغییر و حرکت است. شاید بتوان از سخنان جیمز با این بیان که وی در برابر جزم‌گرایان جبهه گرفته و «دریافت‌های مطلقاً صحیح در تمام زمان‌ها و مکان‌ها» را خدشه‌دار نموده است، دفاع کرد؛ ولی سخنان او چنین برداشتی را مجاز نمی‌شمردند و این برداشت صرفاً متعلق به اذهان خوش‌بین درباره‌ی اوست.

نتیجه‌گیری

۱. ملاک صدق در تفکر پراگماتیسم صرفاً سودمندی عملی است؛ پس: گزاره P صادق است، اگر و تنها اگر گزاره P در عمل به گونه‌ای سودمند باشد.

۲. هیچ حقیقت مطلق و تغییرناپذیری وجود ندارد، بلکه صدق حقایق کاملاً وابسته به سودمندی عملی آنهاست. لذا با افزایش و کاهش سودمندی، صدق نیز افزایش و کاهش یافته و با قطع یا ظهور سودمندی، گزاره‌ای صادق یا کاذب خواهد شد.

۳. خلط بین «آنچه پنداشته‌ایم حقیقی است» و «آنچه واقعاً حقیقت است» در کلام جیمز، او را در این مغالطه

افکنده است که باور به صیورورت و تغییرپذیری حقیقت را در آرای خود اخذ نماید، در حالی که بین «آنچه واقعاً حقیقت است» و «آنچه اکنون حقیقی است» تفاوتی آشکار و واضح است.

پی‌نوشت‌ها

1. Charles Peirce, 1839-1914.
2. Tough-minded.
3. Tender-minded.
- ۴- ویلیام جیمز، پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ص ۲۱.
- ۵- همان، ص ۲۶.
- ۶- همان، ص ۳۴.
7. Action.
- ۸- همان، ص ۴۵.
- ۹- همان، ص ۴۰.
- ۱۰- همان، ص ۴۵.
- ۱۱- همان، ص ۴۸.
- ۱۲- همان، ص ۵۹.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان، ص ۱۳۳.
- ۱۵- همان، ص ۱۳۸.
- ۱۶- همان، ص ۱۴۰.
- ۱۷- ریچارد پایکین و آروم استرول، کلیات فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی، ص ۳۸۹.
- ۱۸- ویلیام جیمز، همان، ص ۴۷.

منابع

- پایکین، ریچارد و آروم استرول، کلیات فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی، تهران، حکمت، ۱۳۷۴.
- جیمز، ویلیام، پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۷۰.